



پیام یاران

از ابن مقفع پارسی به منصور خلیفه عباسی

موضوع این مقاله ترجمه پارسی یکی از آثار فکری «ابن مقفع» میباشد، اما پیش از ورود باصل موضوع لازم است شمه درباره شخصیت اجتماعی و سیاسی و مقام ارجمند فکری و فرهنگی آن نابغه جوان مین دوست گفته شود. ابن مقفع در تاریخ اسلام مشهور است. هر کس با تاریخ فکری اسلام و ادبیات تازی سروکاری دارد به اجمال یا به تفصیل او را میشناسد. وتوده فاضل ایرانیان - در عصر حاضر - کم یا بیش نام این قهرمان جانباز ملی را شنیده و بابرخی کارها و سخنانش تا اندازه آشنا میباشند.

با این همه لازم است سخن کوتاهی بعنوان پیشگفتار درباره تکوین شخصیت اجتماعی و چگونگی پیکار او با بیگانگان و اوضاع آشفته عصری که در آن میزیسته نگاشته شود.

دادبه پسر دادگشتاسب (ابن مقفع) در فرهنگستانهای باستانی ایران که تا زمان او

* آقای سید کاظم امام معلم دانشکده الهیات و معارف اسلامی از محققان نامور معاصر
 ۱ - پس از آنکه دادبه آیین کهن را بسرود گفت و اسلام را پذیرفت نامش را بزبان تازی عبدالله (بنده خدا) خواندند. پدرش گشتاسب از عمال دیوان خراج بود از آغاز پیدایش امپراطوری اسلامی دیوان خراج (وزارت دارائی) - مانند زمان ساسانیان - در دست ایرانیان بود. و همه کارکنان آن همارگران (حسابگران) ایرانی بودند و دفاتر محاسبات دیوانی تماماً بزبان و خط پهلوی و بصباب سیاهه (سیاق) پارسی نوشته و تنظیم یافته بود و این وضع تا سالها پس از ابن مقفع نیز ادامه داشت. برانداختن زبان پهلوی و ترجمه و نگارش دفاتر محاسبات دیوان خراج بزبان تازی، داستانی دلخراش دارد. روزی میسان گشتاسب (پدر ابن مقفع) و یکی از عمال دولت اموی گفتگو و اختلافی رخ داد عامل اموی سیلی باو زد که چشم گشتاسب سرموره شد و از آن پس اعراب او را «المقفع» نامیدند.

هنوز در استخر^۱ و گور^۲ و مراکز فرهنگی دیگر شهرستانهای ایران شهر، در زیر طاق و ایوانهای نیم شکسته دایر بود پرورش یافت و دانش فراگرفت و از بقیة السیف گنجینه های کتب و آثار علمی و ادبی پهلوی - که از طوفان حوادث برجای مانده بود - توشه ها برداشت و بهره ها برگرفت تاجوانی دانا، روشن روان و با فروهوش بیارآمد.

داده سی و اند ساله سیراب از سرچشمه گوارای دانش و فرهنگ کهن ملی، شیوه تفکر و تعقلش ایرانی، پرورده مکتب آئین پارسی، دل پراز مهر میهن و قوم پارسی، دلبسته مردم و مردمی، روی با اجتماع متلاتم و آشفته عصر خود آورد و با آنکه پای بند آئین نیاکان بود، خواهی نخواهی از آن دست بازداشت و آنرا بدرود گفت و بخدمت دیوان دولت آل عباس درآمد و نخستین کار او دبیری مخصوص عیسی بن علی عموی منصور بوده است.

دولت عباسیان دولتی تازی و نیمه ایرانی بود که به نیروی شمشیر و بازوان توانای سربازان دلیر خراسان بسرداری گودرز پسر و نداد هرمزد (ابومسلم خراسانی) برسر کار آمده بود و وزراء و کارکنان آن همگی ایرانی و بیشتر خراسانیان بوده اند.

داده بخدمت دودمان عباسی درآمد اما او مانند برخی از ایرانیان ناسپاس نبوده که برای رسیدن به مال و جاه فرمانهای خلفای ستمگر عباسی را چشم و گوش بسته و بی چون و چرا انجام داده و برای خوشنودی اربابان خود چون گرگان درنده دودمان هم میهنان و هم نژادان خویش را با تش کشیده و دوستانان خاندان علی علیه السلام (شیعیان) را در زیر یوغ ستمکاری براه نابودی بکشاند.

هرگز داده چنین نبود، او مانند یک ایرانی پاک سرشت نیک نهاد، جوانمرد بیاری میهن و هم نژادان برخاست. او آستین مردانگی را بالا زده و با احیای مدنیت و فرهنگ ایرانی و زنده داشتن شعائر و آداب و سنن باستانی بوسیله ترجمه رسائل و کتب پهلوی عبری و نشر افکار اجتماعی و سیاسی و نگارش و نشر مقالات، پیکاری سرد و آرام اما خانمانسوز، بادشمن خون آشام یعنی آل عباس آغاز نموده بود. آل عباس در محوشعائر و سنن پارسی و از پای در آوردن ملیون و تعقیب شیعیان آل علی گوی سبقت را از امویان ربوده بودند.

داده برای پیش برد اندیشه های خود فرقه (گروه یا حزبی) از ملیون ایرانی بعنوان:

۱ - استخر یکی از شهرهای بزرگ استان پارس بوده است، نام این شهر در تاریخ اسلامی مشهور است، مردان بزرگ از این شهر برخاسته و نام آنرا در صفحات تاریخ جاویدان نموده اند و تا چند قرن پس از اسلام این شهر همچنان آباد بوده، و اینک ویرانه های آن در چند کیلومتری شیراز موجود میباشد.

۲- گور نیز یکی از شهرهای نامدار استان پارس میباشد و معرب آن جور است، داده از مردم این شهر بوده و همین سبب اورا جوری (گوری) میگویند. در زمان عضدالدوله دیلمی، نام این شهر از «گور» به «فیروزآباد» تغییر یافت. میگویند: گاهی که عضدالدوله بآن شهر می رفت دشمنان او میگفتند: «عضدالدوله بگور رفت». عضدالدوله چون این سخن را شنید خشمگین شد و فرمان داد که آن شهر را بنام «فیروزآباد» خوانند و هم اکنون هم به همین نام برجای و آبادان میباشد. عضدالدوله بنام «بندامیر» در نزدیکی این شهر برجای است.

«آزاد مردان» بنیاد نهاد که در تاریخ فکری اسلامی بعنوان: «الشعوبیه» یعنی: میلیون، شناخته شده‌اند. فرمانروایان عباسی این گروه را: «زنادقه» می‌خواندند. زنادقه جمع زندیق معرب کلمه زندیک است یعنی پیروان زند - ترجمه پهلوی اوستا زند نامیده میشود.

دستگاه دوزخی تبلیغات^۲ عباسیان آنان را زنادقه نامیده بود و یا کلمه زنادقه را معنی و تفسیری بخلاف حقیقت داده بود تا آن گروه را مشرک و خارج از اسلام و واجب‌القتل معرفی کرده و تعقیب و قتل ایشانرا در نظر مسلمانان موجه جلوه دهد. عباسیان همه مخالفان خود را از هر نژاد و هر مسلک که بود باین عنوان و بامثال این عنوان معرفی می‌کرده‌اند، اگر میلیون ایرانی را زنادقه می‌گفته‌اند خیلی جای شگفتی نمی‌باشد زیرا آن خاندان باکمال بی‌شرمی بزرگان شیعیان و آل‌علی را بهمین عناوین تعقیب می‌کرده‌اند.

باری دادبه و یارانش - گروه آزاد مردان - در شهر «ماه‌اردشیر» میزیسته‌اند، آنجا محل سکونت گروه انبوهی از آوارگان ایرانی بوده‌است. در حکومت راشدین عده از قبائل جنگاور را برای پاسداری خطوط سوق‌الجیشی میان شهر یشرب و غرب ایران ساخلو کرده و در کنار شهر باستانی ماه‌اردشیر در ریگستان کرانه اروندرود برای جنگاوران پایگاهی بوجود آمده که آنرا: «جندالبصره» یعنی سربازخانه ریگستان - بصره عربی یعنی ریگستان - می‌نامیده‌اند.

آزادگان ایرانی گاهی به نیروی شمشیر وزمانی بانشر افکار و ترجمه و نگارش کتب و رسائل با بیگانگان و بانفوذ بیگانه در پیکار بوده‌اند و پیکارها و فعالیت‌های آن فرق‌قرنها

۱ - جاحظ در صدر یکی از گفتارهایش از فرقه شعوبیه بنام آزاد مردان یاد کرده میگوید:
«والشعوبیه - الأزد مردیه - ...» (کتاب البخله)

مردم پارس (ایرانیان) در جهان قدیم آزادگان نامیده میشدند.

اعراب در دوران جاهلیت - پیش از اسلام - ایرانیان را ابناء الاحرار یعنی: فرزندان آزادگان می‌نامیده‌اند.

۲- خلفای عباسی در شهر بغداد پای‌تخت خود زندانی مخوف بوجود آورده بودند بنام:
«سجن الزنادقه» - زندان زنادقه - زندانبان آن زندان مردی سنگدل خون‌آشام و دروغا که ایرانی‌پلید و نابکاری بوده است بنام: «سندی پسر شاهک» وی نیز رئیس پلیس بغداد بوده و سازمان بزرگ جاسوسی مخصوص خلیفه زیر نظر او قرار داشته است.

این مرد اهریمن فتن در تمامی مدت طولانی خلافت هارون الرشید و زمان کوتاه حکومت امین در کمال اقتدار بر این کار برقرار بود و چون طاهر ذوالیمینین با سربازان خراسانی بغداد را گرفت و امین را سرنگون کرد سندی بن‌شاهک که میدانست هنگام کیفر فرار سیده فرار کرد و بزودی ماموران طاهر او را در مخفی‌گاش دستگیر و از پای‌درآوردند.

بسیاری از آزاد مردان ایرانی امثال برمکیان و... و... گروهی از بزرگان شیعیان و بسیاری از علویان در این زندان جان سپرده‌اند. حضرت امام بزرگوار شیعه موسی بن جعفر علیه‌السلام ۲۵ سال از عمر شریف رادریکی از سیاه‌چال‌های این زندان در زیر یوغ شکنجه‌های سندی گذرانیده و سرانجام در همان سیاه‌چال او را از پای‌درآوردند.

ادامه داشت و سرگذشت و داستانهای آنها فصل مبسوط و مفصلی از تاریخ سیاسی، فرهنگی و ادبی اسلامی را فرا گرفته است.

دادبه در پیکار بادشمن شیوه قلمفرسایی و نشر مقالات را برگزیده بود. دانش و فرهنگ و بالاجمال افکار او در رسائل و مقالات و کتبش تماماً از فرهنگ ایران باستان سرچشمه میگرفته است، او هر چه نوشته و گفته برای زنده داشتن و احیای عظمت سرزمین پارس بود، برای رهائی ایرانیان و عامه انسانهای آن عصر از یوغ قدرت و نفوذ ستمگران بیگانه بوده است او برای بهتر زیستن ملت مسلمان و اصلاح جامعه اسلامی کار میکرد او در آن عصر، در عصر استیلای ظلمت بر آن بود که حکومت نور و عدالت اجتماعی را برقرار سازد. اکنون اندکی در ژرفای چندتا از کارهای اجتماعی - باصطلاح آثار ادبی - دادبه مینگریم تا اندازه تاب و توان فکری و شیوه تفکر و تعقل او و هدف عالی او بر ما روشن گردد.

او خدای نامک را از زبان پهلوی عبری ترجمه کرد و با این کار استرداد و احیاء مجدد عظمت و استقلال و مجد و شکوه باستانی را با احیای تاریخ حماسی آغاز کرد تا عظمت گذشته ایران را بیاد ایرانیان بیاورد، اگر او بدین کار دست نیازیده بود دیری نمیگذشت - باز میان رفتن و نابودی آثار فرهنگی ایران - آنهمه عظمت و شکوه بدست فراموشی سپرده شده و ایرانیان خویشتن را و اقوام دیگر ایشان را مردمی بی ریشه و ملتی بی سابقه مینداشتند. او نامه تنسر را از پهلوی عبری ترجمه کرد. تنسر وزیر خردمند و موبد دانشور ایران در نامه که به بزرگان و خردمندان و دانایان پارس نوشته ایشان را اندرز میدهد تا بیاری اردشیر بابکان بشتابند و دست دوستی با او دراز کنند و دشمنی با او را بدرود گویند زیرا اردشیر با اراده آهنین میخواست کشتی طوفان زده کشور بزرگ ایران شهر را بساحل امن رسانده و از سرزمین پاره پاره شده پارس که بر هر گوشه و هر استان آن کدخدا و فرمانروائی ناتوان حکومت میکرد مانند ادوار گذشته دولتی متحد و نیرومند بوجود بیاورد. اگر در ژرفای این کار ابن المقفع بدیده تیزبین بنگریم خواهیم دید که در چه زمان مناسبی او میان ایرانیان این افکار را انتشار داده است.

او کتاب کلیله و دمنه را از پهلوی عبری ترجمه کرد، این کتاب مجموعه ایست از پند و اندرزهای حکیمانه و تجارب انسانهای دانای گذشته که برای بنیاد یک اجتماع سالم با افراد دانا و سالم، فرا گرفتن آنها واجب و لازم میباشد. کاری نداریم که این کتاب اصلش چه بوده و از کجا آمده است آنچه که قدر متیقن و متفق علیه همه مطلعان و دانشمندان میباشد این است که مقدمه و باب برزویه طیب و قسمتی دیگر از آن کتاب ساخته و پرداخته اندیشه و خرد خود ابن المقفع میباشد، او برای بیدار کردن افکار و باز کردن چشم و گوش هم میهنان در مقدمه آن کتاب افکار و مطالبی را در قالب داستانی دلکش و شیرین پرداخته و سرگذشت برزویه طیب و سرگردانی او را که مشتمل بر رموزی از فلسفه اجتماعی و اشارات و نکات سیاسی میباشد در آن گنجایده است. دادبه جوانمردی بود که به بهترین اوصاف حمیده و اخلاق ستوده که از خصائل آزادگان ایران و از شیم مرضیه ایرانیان بوده است آراسته بود. سخنندان، زبان آور

خوشخوی، مهربان، راستگوی، در دوستی ثابت و باوفا و دست و دل باز بوده است، چندان توانگر نبود اما از هر چه داشت دریغ نمی‌کرد و بهر دستاویز که می‌توانست بیاری نیازمندان می‌شتافت. درباره اوصاف حمیده و خصال مرضیه او بویژه از بدل و بخششهای او در کتب ادب و تاریخ داستانها زده و گفته‌اند.

دادبه سفری بشهر کوفه رفت، روزی در کوی و برزن آنشهر می‌گذشت ناگاه یکی از دوستان دیرینه را دید سالها بود که از دیدار او محروم بود و آن دوست در شهری دیگر اقامت گزیده بود. دادبه از حال او پرسید آن دوست گفت بشهر کوفه درآمده‌ام دستم تهی است بیکارم، عیال وارم زندگانی بس دشوار و پریشان دارم، دادبه گفت به فلان یا فلان کس که از سرشناسان و از مراجع حل و فصل امور بودند، برای کاری مراجعه نکرده. آن دوست گفت چرا بفلان کس مراجعه کردم و پس از چند روز امروز و فردا کاری کوچک با درآمدی ناچیز برای من پیدا کرد و اکنون بناچار بدان می‌سازم. دادبه پرسید چه کاری برایت پیدا کرد؟ گفت آموزگاری سرخانه فرزند یکی از بزرگان را، دادبه خشمگین گردیده و گفت زهی ناکسی، درینا از بی‌وفائی که او چون تو مردی آزاده دانا را بدین کار کوچک بگمارد، آنگاه باو گفت تو از این کار دست بازدار و بخانه بازگرد تا من نزد تو آیم این بگفت و دوست دیرینه را بدرود گفت دادبه بسراهای یاران و دوستان رفت و از هر کدام مبلغی زر و سیم برای او بگرفت و بسرای دوست دیرینه رفت و کیسه انباشته را در پیش روی او ریخت. توده بزرگی از سکه‌های زروسیم بود و گفت این مال ناچیز و اندک را بگیر و درباره عیال هزینه کن تا من خود برایت کاری شایسته پیدا کنم. این بود شمه درباره شخصیت فکری و اجتماعی و اخلاقی دادبه دیکته کننده پیام یاران.

پس از این پیشگفتار و شناخت شخصیت فکری و اجتماعی و دریافت مقام فرهنگی دادبه بسرسخن خود یعنی پیام یاران باز می‌گردیم. یکی از کارهای بزرگان قهرمان دلیر بلند پرواز گستاخ نگارش نامه سرگشاده‌ایست که برای توجه فرمانروای وقت و اصلاحات اجتماعی نگاشته است و این نامه را بشکل پیامی از جانب خود و یاران خود به خلیفه عباسی منصور نگاشته و در آن انجام افکار و اصولی را پیشنهاد نموده است. افکار عالی و مترقی مندرج در این پیام از فرهنگ ایران باستان مایه و سرمایه و سرچشمه گرفته است. و چنانکه درباره شناخت چگونگی تکوین شخصیت فکری و فرهنگی او گفته شد در این امر هیچ تردید نمی‌باشد.

دنباله دارد

چون دنباله مقاله آقای ادیب طوسی (وزن شعر فارسی و رابطه آن با اوزان قدیم ایران) دیر به دفتر مجله رسید، لذا با عرض معذرت از خوانندگان محترم ناچار درج بقیه مقاله را به شماره سوم موکول کردیم.
